

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کنم که مرحوم شیخ در شماره بیست در مکاسب محرمه، در اعمالی که فی نفسها محرم هستند الا بطبیعت الخاص. اخذ اجرت بر آنها حرام خواهند بود و باطل خواهند بود، شماره بیست را به لهو، حرف لام، لهو، کلمه لهو اختصاص دادند.

خب ایشان عباراتی را از به قول خودشان از قدیمی ها از کتاب مبسوط و عده ای از عبارات نقل کردند. مشغول خواندن این عبارات بودیم. عرض کردم من کرارا و مرارا این بحث که عبارات قدما آورده بشود یا عبارات فقها آورده بشود کار خوبی است و در میان علمای ما اولین کسی که می دانیم مرحوم علامه است در مختلف این کار را کرده. لکن البته خب آن هم ضوابط خاص خودش را دارد.

لکن به نظر ما بهتر این است که عنوان چیز توش باشد، یعنی هم سیر تاریخی باشد هم نکات فنی کلمات آن آقایان توش باشد. علی ای حال مرحوم شیخ البته اگر مراد مرحوم شیخ کلمه ملاهی و لهو باشد، در من لا یحضرهم هست، توی روایات هم هست. دیگر نمی خواهد از مبسوط ایشان بگوید. اگر مراد عنوان ملاهی و لهو باشد هست.

و قال فی المختلف فی کتاب المتاجر حرم الحلبی الرمی من قوس الجَلاهق. البته این باید قاعدتا جَلاهق باشد، اما ظاهرا ضبطش کردند جَلاهق. جَلاهق یعنی گل آهک. معرب کلمه. و قوس یعنی همین تیر، نه آن تیر و کمان، یک چیزهایی هست که مشهدی ها پلخمان می گویند به قول خودشان اصطلاح قدیم، می زنند سنگ را پرتاب می کنند. تیر و کمان نیست حالا یک چیز دیگر است.

س: با تیوب دو چرخه درست می کنند

ج: آهان با چوب

نه مشهدی قدیم که پلخمون می گفتند نمی دانم حالا چه می گویند.

حرم الحلبی الرمی عن قوس الجَلاهق، قوس الجَلاهق مرادش این است که از گل آهک به اصطلاح، کلمه گل آهک است. قال و هذا

الاطلاق لیس بجید، این درست نیست. بل ینبغی تقییده باللهو و البطر، اگر به عنوان لهو باشد به این عنوان حرام است.

حالا من نمی دانم چون کتاب حلبی پیش من نبود نگاه بکنم، ایشان از کافی فی الفقه هم نقل می کنند. لکن در روایتی هست که به مناسبت جزو اعمال قوم لوط است که چند تا صفت داشتند. یکی همین است. شاید نظر ایشان به آن روایت باشد نه به مسئله لهُو باشد که علامه فرموده است.

و قد صرح الحلّی فی مسألة اللعب بالحمام بغیر رهان، کفتر بازی بدون به اصطلاح پول، بحرمته؛ مراد از حلی در اینجا ابن ادریس است. و قال ان اللعب بجميع الاشياء قبیح؛ خب این هم مثلاً با کفتر بازی ولو پول نباشد این هم قبیح است. ورده بعض، بعد از مرحوم ابن ادریس ظاهراً در کتاب مسالک، مرحوم شهید ثانی بمنع حرمة مطلق اللعب. این که حالا هر بازی حرام باشد دلیل نداریم.

و انتصر فی الرياض للحلی، مراد ریاض المسائل مرحوم آسید علی طباطبایی قدس الله سره.

للحلی بان ما دل علی قبح اللعب و ورد بذمه من الایات و الروایات اظهر من ان یخفی، ۱۰: ۴۰ الی آخره.

در آیات و روایات آمده فاذا ثبت القبح ثبت النهی؛ آن قبحش ثابت شد، حرمتش.

ثم قال و لو لا شذوذه، این فقط مشککش این است که این رأی شاذ است که ما بگوئیم مطلق لهُو یا لعب یا لغو حرام است. بحیث کاد ان یکون مخالفاً للاجماع، من حالا می گوئیم کاد، چند دفعه عرض کردیم کاد سلبش ایجاب است، ایجابش سلب است. به هر حال بله، کاد نیست به معنای این که نزدیک است، آخر وقتی می گوئیم نزدیک است یعنی نشده. نه مخالف هست نه اینکه نزدیک.

لکان المصیر الی قوله لیس بذلک العبید، مرحوم سید طباطبایی در ریاض المسائل فرموده که حرف بدی نیست. لکن خب اجماع بر خلافش هست. ولی کاد نباید می گفتند.

بعد مرحوم شیخ انصاری می فرماید و لیس لا یبعد ان یکون القول بجواز خصوص هذا اللعب و شذوذ القول بحرمته مع دعوی کثرة الروایات بل الایات علی حرمة مطلق اللهُو لاجل النص لا یبعد لاجل النص علی الجواز فیه؛ چون روایت در جوازش دارد. بقوله لا بأس بشهادة من یلعب بالحمام. چون در روایت دارد که لا بأس. نمی دانم حالا شیخ این را قطعی آورده، من هم واقعا نمی فهمم حالا. شوخی همیشگی ما مگر احضار بکنیم شیخ را پرسیم این عبارت را چرا آورده است؟

این روایت لا بأس بشهادة من یلعب بالحمام سندا مشکل دارد. بعدش هم دارد و لا بشهادة مرآهنه علیه؛ خب مرآهنه که قطعا حرام است دیگر خب تعجب از مرحوم شیخ. نصف روایت را آورده و نصف دیگرش را نیاورده. خیلی روایت هم گنده نیست که حالا نصفش را نیاورد.

و لا بشهادة مرآهنه علیه، اگر آقایان خواستند بیاورند همین جا نوشته در وسائل جلد ۱۳، این چاپ قدیم است. چاپ مرحوم آقای ربانی.

علی ای حال این روایت ضعف اسناد دارد. ضعف دلالت دارد؛ چون و لا بشهادة مرآهنه، که مرآهنه حرام است. بعد هم سابقا خواندیم، مرحوم صاحب وسائل در ذیل همین روایت یا روایت بعدش اش می گوید مراد از حمام در اینجا اسم اسب است. در مدینه به اسم حمام می گفتند. چون دارد بعدش که کان رسول الله (ص) یساق بین الخیر. بعد از اینکه لا بأس بشهادة من یلعب بالحمام و لا بالمرآهنه علیه و لا بشهادة مرآهنه علیه، بعد دارد و کان رسول الله (ص) یساق بین الخیر؛ لذا بعضی از اصحاب احتمال دادند حمام در اینجا مثلا اسب مراد مثل کبوتر پرواز می کند مثلا.

در وسائل هم دارد. به هر حال سندش روشن نیست. و شأن مرحوم شیخ هم اجل بود از اینکه چنین روایتی را در اینجا بیاورد. مخصوصا آن دومی را که خود ایشان هم قبول ندارد قاعدا مرآهنه علیه. مخصوصا اگر مراد از حمام کفتر باشد خب معروف است که این قصه این که پول دادن در بازی با کفتر از آن جعلی بود که برای مهدی عباسی کردند. آن معروف است. علی ای حال روایت مشکل دارد. مضافا به اینکه روایت از منفردات شیخ است و شیخ هم از کتاب، البته در کتاب وسائل چاپ شده احمد بن محمد بن عیسی. من توضیح دادم این محمد بن احمد بن یحیی است چپه چاپ شده است.

علی ای حال کیف ما کان این مطلبی را که ایشان فرمودند مرحوم شیخ، مشکلاتی فراوانی دارد آقایان بعد. سابقا چون متعرض شدیم دیگر تکرار نمی کنیم.

و استدلال فی الرياض ایضا

س: مرآهنه علیه یعنی ۰۷:۵۴

ج: بله

س: چون قبلش صاحب السباق دارد

ج: بخوانید روایت را

س: از تهذیب، لا بأس بشهادة الذی یلعب بالحمام ولا بأش بشهادة صاحب السباق المراهن علیه

ج: خب همان شد دیگر

س: سباق به اسب مگر گفته نمی شود؟

ج: نه ظاهرش مراد یعنی حمام دیگر

س: سباق در حمام مگر معنی دارد؟

ج: بله خب گفتوها را پرواز می دهند؛ چون بعد از آن است. و لذا بخوانید عبارت شیخ را، صاحب وسائل می گوید و قیل و قال صاحب

الوسائل و قال بعض فضلائنا که مراد حمام اسب است اصلا.

س: بعدش فان رسول الله صلی الله علیه و آله قد اجرى الخیل

ج: هان، فان رسول الله (ص) اجرى، خب این نمی خورد و من یلعب بالحمام و والسباق که مراهن علیه که نمی خورد به آن. مگر همان

توجیهی که شده است.

و استدل فی الرياض ایضا تبعا للمذهب، مذهب البارع؛ بله، ایشان نوشته در مذهب قاضی نیست. در مذهب البارع آمده. شاید هم

مذهب البارع آمده.

على حرمة المسابقة بغير المنصوص على جوازه بغير عوض بما دل على تحريم اللهو و اللعب قال لكونها منه بلاتأمل انتهى؛ که اینها

جزو لهو است.

بعد مرحوم شیخ بعد از اینکه کلمات عملا را می آورد حالا با کم و زیاد، که عرض کردیم انصافا این کلمات خیلی واضح نیستند.

و الاخبار الظاهرة فی حرمة اللهو كثيرة جدا؛ حالا با اینکه یک مقدارش را ما سابقا خواندیم و متعرض شدیم. یک مقداری اش را اینجا

از روی کتاب ایشان می خوانیم و یک توضیحاتی را هم عرض می کنیم.

یکی روایت تحف العقول؛ در روایت تحف العقول ملاهی آمده، نمی دانم چرا ایشان آن قسمت را نیاورده. این را هم نفهمیدیم.

و ما يكون منها فيه فساد محضاً ولا يكون منه ولا فيه شيء من وجوه الصلاح فحرام تعليمه و تعلمه و العمل به و اخذ الاجرة عليه؛ مرحوم شیخ انصاری این مقدار نقل کرده. من نمی فهمم در این مقدار که لهو نیست. هست در کلام تحف العقول، در این قسمت نیست. به نظرم شاید افتاده از قلم ایشان یا مثلاً الخ بوده، الحدیث الی آخر حدیث. یک چیزی باید باشد و الا در این مقداری که الان نقل فرمودند که نیست.

س: خب به اعتبار لا فيه شيء من وجوه الصلاح دیگر

ج: فساد غیر از لهو است. آن اول کلام است.

نه هست در تحف العقول، لهو هست. عبارت تحف العقول را بیاورید. نه اصلاً لهو آمده، اینجا نیست، در این عبارتی که ایشان نقل کرده نیست. من احتمال می دهم شاید می خواسته بگوید الی آخره مثلاً. الحدیث مثلاً. در این عبارت نیست الان. حالا می خواهید هست در عبارت، می خوانم از کتاب جامع الاحادیث. در عبارت تحف العقول هست لهو، نمی خواهم بگویم نیست، اما در این مقداری که شیخ نقل کرده نیست. احتمال می دهم یک اشتباهی رخ داده یا مثلاً نوشته الی آخر مثلاً.

و منها ما تقدم من رواية الاعمش حيث عد في الكبائر الاشتغال بالملاهي التي تصد عن ذكر الله كالغناء و ضرب الاوتار فان الملاهي جمع ملهى مصدرا او ملهى وصفا لا الملهاة یا ملهاة آلة لانه لا يناسب التمثيل بالغناء؛ ایشان می گوید ملاهی مراد از غنا نیست. عرض کنم که خب البته ملاهی که واضح است الان روایتش را می خوانیم. ملاهی در اصطلاح همان آلات قمار و آنچه که مربوط به غنا می شود. مراد از ملاهی این است. این که ایشان جمع ملها گرفته یا جمع ملهى گرفته این خلاف ظاهر است. این که راجع به این.

اما چیزی که ایشان در اینجا مرحوم شیخ به لحاظ متن متعرض نشدند، از عجایب این است که در این روایت اعمش این طور است: الاشتغال بالملاهي التي، و الملاهي به نظرم اشتها هم ندارد توش کلمه اشتها. الملاهي التي تصد عن ذكر الله كالغناء و ضرب الاوتار مکروهه؛ ایشان نقل نکرده مکروهه را. آقایان اگر وسائل دارند به این جلد یازده، نگاه بکنند. چیز عجیبی است. چون در اینجا دارد تعداد کبائر را می کند، یک دفعه می گوید و الملاهي التي تصد عن ذكر الله كالغناء و ضرب الاوتار، اگر بیاورید کاملاً واضح است. مکروهه و الاصرار علی صغائر؛ و لذا صاحب وسائل هم نوشته اقول، مراد از مکروه یعنی حرام. این هم خیلی عجیب است یعنی. ما هم نفهمیدیم هنوز.

اصلا خیلی همچین بی قواره است؛ یعنی به حدیث نمی خورد. که مثلاً کبائر این و این و این، یک دفعه می گوید الملاهی التي تصد عن ذکر الله كالغناء و ضرب الاوتار مکروهة و الاصرار على صغائر؛ حدیث به این تمام می شود و الاصرار على الصغائر. من که نفهمیدم هنوز نفهمیدم اصلا این مکروهة، مثلاً مکروهة بخوانیم، مکروهة بخوانیم، حال بخوانیم، تمییز بخوانیم. و الا آن الاصرار على الصغائر که خب جزو کبائر است.

لذا عرض کردم

س: می گوید اقول الکراهة فی اخره محمول على التحريم او على التقيہ لما یأتی

ج: ایشان که همیشه حمل بر تقيہ می کند. مثل صاحب حدائق

على ای حال کیف ما کان اصلا چیز نیست، یعنی نمی دانم آقایانی که حج یا عمره یا جاهایی که اهل سنت هستند، این نماز صبح که اذان می گویند له آخرش می گویند الصلاة خیر من الموت، به فصول اذان نمی خورد. انصافاً آدم حس می کند اصلاً به اذان نمی خورد. یک چیز دیگری است حالا کلام انس است جن است، به اذان نمی خورد. این هم همین طور است. یک دفعه و الملاهی، اشتغال هم توش ندارد، و الملاهی التي تصد عن ذکر الله كالغناء و ضرب الاوتار مکروهة و الاصرار على الصغائر

س: حاج آقا تحف العقول آورده

ج: می خواستم بگویم در تحف العقول آورده. البته با این متن اختلاف دارد، اختلافش هم کم نیست. اما آنجا دارد الملاهی التي تصد عن ذکر الله كالغناء و ضرب الاوتار و الاصرار على الصغائر؛ مکروه توش ندارد. در تحف العقول، حالا اگر بنا بر اینکه بگویم تحف العقول از همین جا گرفته، از این مصدر گرفته است.

س: تحف می گوید و الملاهی التي تصد عن ذکر الله مثل الغناء و ضرب الاوتار و الاصرار على الصغائر

ج: مکروهه را ندارد. در کتاب تحف العقول کلمه مکروهه نیامده است.

فعلاً ما دستکاری نمی توانیم بکنیم بگویم این درست است و آن... به هر حال روایت هم فوق العاده ضعیف است. اصلاً قابل بحث

نیست.

روایت اعمش عرض کردیم چند باریک رساله مانندی بوده، مثل امروزی می نویسند یک کراسی بوده برای مجملی از بعضی عقاید و کبائر و بعضی از فروع و نماز و روزه و اجمال خیلی مجمل. حدود چهار پنج صفحه، پنج شش صفحه، مرحوم صدوق هم منفردا آورده است.

یک نکته ای را هم سابقا اشاره کردیم این هم بد نیست، رویش کار نشده، هنوز هم، خود من هم خیلی مطمئن نیستم. یک چیزهایی هست که از انفرادات صدوق است مثل همین شرایع الدین. در کتاب تحف العقول هم آمده. این هم خیلی عجیب است. خیلی مطلب غریبی است. یا مثلا ما کتبه الرضا (ع) الی المأمون، این در تحف العقول هم آمده که از منفردات صدوق است. این هم هنوز نفهمیدیم که چه کارش بکنیم.

به هر حال آیا واقعا روایت اعمش پیش او بوده همین کتاب. من که پیشم واضح است که یک کراسی بوده. الان می شود حالا یک طبعش کرد، با حاشیه و ماشیه و زیاد بنویسند مثلا بیست صفحه یا بیست و پنج صفحه می شود. توش کبائر را دارد. و عرض کردم سابقا تا آن جایی که شواهد ما نشان می دهد، ما احادیث صحیح در کبائر داریم. در آن احادیث صحیح غناء نیست. خوب دقت بکنید. توی دو تا حدیث آمده است.

غنا، تصریح به غنا که در همین بود. همین روایت در اعمش. روایتی را که مرحوم صدوق به عنوان رساله یعنی عن امام صادق (ع) فی شرایع الدین یا شرایع الاسلام. به عنوان رساله شرایع الدین. جعلی است رساله جعلی است. یکی اصطلاحا آن زمان می گفتند وراق، امروزی می گویند انتشارات. یکی از این وراق ها حالا جعل کرده مجموعه ای را. بد هم نیست، متفرقات است. یکنواخت هم نیست. حالا درست عقاید است، چیزهای متفرقات هم دارد. مثلا کبائر را دارد، نماز دارد، حتی مثلا آن دوازده منافق، توی این یا توی رساله حضرت رضا (ع) دارد افرادی که با امیر المومنین (ع) بیعت کردند. یک چیزهایی متفرقات این جوری هم دارد.

علی ای حال کلمه اشتغال نیست. الملاهی التي تصد عن ذکر الله کالغناء و ضرب الاوتار، به حسب ظاهر باید مکروهه زیادی باشد. به حسب ظاهر. مگر اینکه همان توجیهی را که ما کرارا عرض کردیم، نظرش به یک نکته لطیفی باشد و آن اینکه غناء جزو کبائر در لسان رسول الله (ص) است. مراد این باشد. مکروه یعنی حرامی که به سنت ثابت است؛ آن وقت چون در کبائر است، رسول الله (ص) آن را جزو مثلا کبائر قرار داده است. این احتمال هست. فعلا چون روایت اصلا معلوم نیست روایت باشد. رساله مانندی است انتسابش به امام صادق (ع) تقریبا حالا ما خیلی احتمال، مجعول است، رساله مجعول است و اساس ندارد و از منفردات صدوق است. و تعجب این است

که این مقداری هم که در کتاب تحف العقول آمده با این اختلاف دارد. اختلافش هم به این مقدار نیست که حالا یک کلمه یا دو کلمه باشد. بیش از این است که حالا من نمی خواهم وارد بشوم. آقایان می توانند مقابله بکنند.

علی ای حال این مطلب.

س: استاد التی تصد عن ذکر الله قید توضیحی است یا قید احترازی است؟

ج: ظاهراً قید توضیحی باشد.

و نحوها فی عد الاشتغال بالملاهی من الكبائر، باز هم مرحوم شیخ تسامح فرمودند. البته این تسامحات در آن زمان خیلی متعارف بوده. متن حدیث را جابجا بکنند کم و زیاد بکنند. این اصلاً متعارف علماً بوده. گفت سیره قطعیه علماً بر این بوده. لذا خیلی حالا ملا لغتی نشوید مثل بنده. این متعارف بوده است. آنجا هم کلمه اشتغال نیست.

و نحوها فی عد الاشتغال بالملاهی، آنجا هم و الملاهی دارد اصلاً. اصلاً تصد عن ذکر الله هم ندارد آنجا. یک رساله دیگری است. عرض کردم مشابیهاتی با این رساله شرایع الدین دارد. به عنوان رساله ای که حضرت رضا (ع) به مأمون نوشتند یا حالا در یک نسخه اش مأمون ندارد. چیست، رساله محض الاسلام اسمش؟ در عیون اخبار الرضا آورده، اولش ظاهراً این طور است.

البته ایشان قدس الله سره مرحوم شیخ صدوق اول آورده به عنوان کتب الامام رضا (ع) الی المأمون فی محض الاسلام فی بیان الاسلام؛ بعد دارد دو تا طریق دیگر هم بعد نقل می کند. می گوید در این دو طریق، در طریق اول ندارد که کتب الرضا علیه السلام. کلام خود امام (ع) را گرفته است.

این هم یک رساله دومی است که تا یک حدی با آن رساله مشابه است. می شود خیلی راحت به اصطلاح امروزی شماره گذاری کرد، چاپش کرد. و آن موارد اتفاقش با رساله شرایع الدین و خلافتش را هم پیدا کرد.

در اینجا دارد که به تعبیر ایشان نوشته عد الاشتغال، در اینجا دارد و الملاهی، در رساله که منسوب به حضرت رضا (ع) است، به عنوان بله، به عنوان ملاهی وارد شده است.

عرض کنم بعد مرحوم شیخ انصاری می فرماید و هی حسنة كالصحيحه، عرض کردیم کرارا و مرارا یک روایاتی داریم که مرحوم صدوق از یک نفر ظاهراً عطار بوده، چون دارد عبد الواحد بن عبدوس، محمد بن عبدوس عطار النیشابوری رضی الله عنه به تعبیر ایشان. ظاهراً

از شیعه بوده در نیشابور. حالا عطار واقعا عطار بوده یا پدرش عطار بوده. به هر حال از ایشان مرحوم صدوق رضوان الله تعالی علیه که در سال ۳۵۲ چون تصریح می کنند، ایشان به نیشابور رفتند، مقداری از میراث های فضل را از ایشان نقل می کند.

اولا من توضیحات کافی عرض کردم. مشکلی که ما داریم میراث های فضل نمی دانیم چرا قمی های ما خیلی اعتنا نکردند. مرحوم کلینی میراث هایش توسط یک شاگرد ایشان به نام محمد بن اسماعیل درست نمی شناسیم ایشان را. همین مقدار می دانیم که حامل میراث های فضل برای کلینی بوده است. آیا قم آمده؟ کلینی نیشابور رفته؟ آن را هم نمی دانیم. این جهاتش را نمی دانیم.

و مرحوم صدوق که بعد از کلینی است به یک واسطه، مرحوم کلینی به یک واسطه میراث های فضل را، خب مثلا در مشایخ کلینی خیلی بزرگان اصحاب هستند اشاعره و غیر اشاعره. نمی فهمیم چرا تا نیشابور نرفتند که شخصیت بزرگی مثل فضل که هم به لحاظ علمی و واقعا تحقیق مرد فوق العاده ای است و هم به لحاظ آشنایی با اصطلاحات محدثین و آشنایی با کلمات اهل سنت و راهی که آنها دارند. من چند بار عرض کردم در بعضی از جاها واقعا اعجاب آور است؛ یعنی او را باید در عداد امثال بخاری حسابش کرد. این قدر فوق العاده است در حدیث اهل سنت و آگاهی به آنها. خب رفته یاد گرفته، کار مشکلی هم نبوده. مردی است با استعداد و قابلیت، و پیش علمای اهل سنت حتی پیش مشایخ بخاری، چون فضل با بخاری هم دوره است. بخاری ۲۵۶ است و فضل ۲۶۰ وفاتش است. اینها در یک دوره هستند. اساتید مشترک هم دارد با بخاری. از همان مشایخ اهل سنت.

علی ای حال مضافا به تمام این جهات که ایشان معقولا و منقولا در استنادهای علمی آن زمان، فوق العاده بودند، با تمام این حرفها اضافه به اینها در شیعه هم فوق العاده است. حالا آنها جای خودش. ایشان از شاگردان بسیار خوب ابن فضال پدر است. از شاگردان خوب ابن ابی عمیر است. از شاگردان خوب صفوان است. ایشان در سفری که به عراق داشته، بسیار مصادر خوب، و صحیح و تمیز، واقعا یکی از راه های بسیار خوب به مصادر ما در بغداد در آن زمان همین فضل بن شاذان است. خیلی عجیب است من نمی فهمم حالا این، گفت گاهی اوقات هم یک شانسی است. خدا مثل اینکه این شانس را به ایشان نداده است. نمی دانیم چرا قمی ها نیامدند؟ شاید همین اشتغال ایشان به حدیث اهل سنت و مثلا اشتغال ایشان به مباحث غیر حدیثی، شاید نمی دانم و الا فعلا هیچی خبر نداریم.

انصافا توقع ما این بود که فضلالی قم، بزرگان قم که در این رتبه بودند مثل احمد بن ادریس، ابو علی اشعری، خیلی بزرگان، علی بن ابراهیم، حالا علی بن ابراهیم که سفری هم نکرده جایی. حتی مثل سعد بن عبدالله. اینها یک سفری تا نیشابور می رفتند و این میراث های علمی بسیار دقیق اصحاب ما را از ایشان می گرفتند. واقعا فضل در این جهت خیلی فوق العاده است انصافا. لکن خب مثلا کلینی توسط

محمد بن اسماعیل که اصلاً نمی‌شناسیم. مرحوم کشی غالباً توسط ابو الحسن علی بن محمد بن قتیبه معروف به علی بن محمد قتیبی، ابو الحسن قتیبی. او را هم درست، مثل اینکه مرحوم شیخ گفته فاضل. آن را هم درست نمی‌شناسیم.

مرحوم شیخ صدوق آثار فضل را، یک آثار عجیبه‌ای هم مرحوم، حالا عجایب این است. شیخ صدوق رفته یک چیزهای عجیب و غریبی را از همین طریق عطار نیشابوری از طریق ابن قتیبه علی بن محمد از فضل نقل می‌کند که ای کاش اینها را هم نقل نمی‌کرد. ما از آن نقل نکرده‌ها ناراحتیم، از این نقل کرده‌هایش هم ناراحتیم. مثلاً رساله مأمون در محض الاسلام، امام (ع) به مأمون، این رساله‌ای که الان داریم. مثلاً رساله علل الشرایع که باز هم در عیون و در کتاب علل الشرایع آورده و قسمت‌هایی را هم در فقیه آورده است.

علی ای حال انصافاً خیلی مشکل است یعنی تعجب می‌کنیم. ما که خیلی تعجب داریم چطور این شخصیت بزرگ علمی این طور به لحاظ نشر افکارش مظلوم واقع شده است.

علی ای حال کیف ما کان راجع به این روایت فضل خب عده‌ای گفتند ضعیف است؛ چون این عبد الواحد توثیق نشده. عده‌ای هم این را حسنه گرفتند چون مرحوم صدوق گفته رضی الله عنه استادش بوده در نیشابور رفته، از ایشان تلقی به حدیث کرده. حسن یعنی شخصی در آن باشد که امامی باشد ممدوح باشد اما توثیق نشده است.

مشکل ابن قتیبه هم همین جور، چون آن هم مدح شده این می‌شود حسن. بعضی‌ها هم شبیه این اسناد را در مثل مسند صحیح، مصححه گرفتند. مصحح اصطلاحاً یعنی به نظر ما صحیح است. مرحوم شیخ گرفته حسنة كالصحيحة. یعنی از درجه حسنه بالاتر است به صحیحه نرسیده است. بل صحیحه. پس چند جور اصحاب ما راجع به این روایات یک طایفه روایاتی است. یکی دو تا هم نیست. یکی همین است که خیلی طولانی است. حدود چهار پنج صفحه است. یکی علل الشرایع است که حدود شانزده هفده صفحه است. شانزده هفده صفحه بدون هامش، پاورقی، با پاورقی خدای داند چند صفحه می‌شود. یکی آن است. اینها را علی بن محمد بن عبد الواحد بن محمد بن عبدوس از ابو الحسن قتیبی از فضل نقل کرده است.

البته این روایت را صدوق بعدش دو طریق دیگر هم به آن اضافه کرده. آنها را هم کلاً نمی‌شناسیم. اصلاً آنها را هم نمی‌دانیم اصلاً وجود خارجی آنها چه جوری است؟ اصلاً آنها یک مشکل دیگر هم دارند. آن دو طریق دیگر هم که نقل کرده آن را نمی‌شناسیم. و اصولاً این که نقل می‌کنند فضل با مأمون مناظره کرده، این ثابت نیست. و این که حضرت رضا (ع) نامه‌ای نوشته باشند، این هیچ راهی برای اثباتش نداریم.

علی ای حال آن روایت علل الشرایع هم که به نظر ما جعلی است اصلا. آن که خیلی واضح است به نظر ما که هیئت ترکیبی، اصلا آن کتاب مال خود فضل است، اینها بله، اینها برداشتند به جناب امام صادق (ع) نسبت دادند به امام رضا علیه السلام. آن اصلا مشکل دیگری دارد آن که اصلا مال خود فضل هم نیست. مشکلات دیگر دارد.

این که ایشان فرمودند پس یک، این روایت عیون یک کراسی است نمی دانیم مال کیست، یکی از وراقها درست کرد. مشابیهاتی با آن روایت اعمش دارد. آن به امام صادق (ع) است، این به حضرت رضا (ع). هر دو ثابت نیستند. این هم که ایشان حسنة كالصحيحه بل صحيحه، روی مبانی رجالی خودشان شاید باشد. به هر حال با احترام ما به شیخ انصاری اصلا به نظر ما روایت نیست که حالا بگویم حسنة صحيحه. کلا از دایره روایت خارج است. کاملا هم واضح است که یک کراسی است مجهول المنسوب. این هم راجع به کتاب روایات عیون. و وضعی که ایشان فرمودند.

بعد ایشان وارد یک عده ای از روایات شدند، پنج شش تا روایت دیگر چون حالا ایشان متعرض شدند، دیگر حالا ما هم اجمالا می خوانیم. عرض کردیم در همین کتاب وسائل و هم در کتاب جامع الاحادیث به همین مناسبت مخصوصا چون شیخ و اینها هم آوردند، یک فصلی را راجع به مسئله ملاهی دارند. در مورد ملاهی. عرض کنم که این روایاتی که مجموعا در اینجا وارد شده و آیات را، مجموعش را عرض می کنم دیگر حالا یکی یکی نمی خوانم. مجموعش را عرض می کنم. در باب بیست از ابواب ما یکتسب جامع الاحادیث، مثلا و من الناس من یشتری لهو الحدیث، کلمه لهو را آیه ای که کلمه لهو را دارد، در آنجا وارد شده است. و عده ای از روایات بله، اشاره به این که مثلا مسئله لهو به اصطلاح گرفته شده، بله، این در آنجا آیه را آورده، اما روایاتی که کلمه ملاهی دارد، ایشان در باب ۲۱ آورده است. در باب ۲۰ آیات غناء است. اینجا کلمه در آیه لفظ لهو دارد در باب ۲۱ از آیات هم آورده؛ (و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما لاعبین)، انشاء الله در آخر این بحث مرحوم شیخ فرق بین لهو و لعب و لغو را گفتند. (و لو اردنا ان نتخذ لهوا لتخذنا من لدنا ان کنا فاعلین)؛ این آیه را هم ذکر کردند؛ چون این آیه در یک روایتی مورد تمسک امام (ع) قرار گرفته است. لو اردنا ان نتخذ لهوا، که حالا چون مربوط به خداست حالا تعمیم بدهیم به بشر و حرمت لهو، آن بحث دیگری است.

آن وقت ایشان طایفه ای از روایات را آورده که بیشتر جنبه آلات است ملاهی یعنی آلات لهو است. حالت لهو دارد. مثلا و صوت عند النعمة باللغو و اللعب بالمزامیر، در این شماره ۶، حدیثی که تعبیر به لهو شده، و عرض کردیم آن شماره ۶ در مصادر اهل سنت هم سابقا عرض کردیم.

از روایاتی که آن که حالا به درد می خورد این روایاتی که به درد ما نحن فیه، مثلاً در شماره ۹ در دعائم که مرحوم شیخ هم نقل نکردند. روینا عن جعفر بن محمد صلوات الله و سلامه علیهما، انه سئل عن اللهو فی غیر النکاح فانکره، و تلا علیه قول الله و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما لاعین؛ این که گفتم آیه آمده، البته این روایت سندش ضعیف است نمی شود این را الان قبول بکنیم و به عنوان تفسیر آیه قبول بکنیم.

از جمله روایاتی که به اصطلاح باز عنوان همین عنوان لهو و اینها داریم، که این عنوان نه حالا عنوان غناء و اینها، در کتاب فقه الرضا دارد و نروی انه من ابقى فی بینه تبور او عودا و شیئا من الملاهی؛ انشاء الله عرض می کنیم. آن که ما مجموعاً از مجموعه روایات ملاهی در می آوریم، مرادش همین آلات لهو است. یعنی از مجموعه روایات معلوم می شود که اصلاً این آلات لهو احکام زیادی دارد. یکی نیست. حتی در روایت دارد که اذا ظهرت به اصطلاح المعازف، اصلاً ظهور آلات لهو در جامعه که علناً بفروشد و بخرند، این خودش بد است.

س: منظور از آلات لهو آلات غناء است؟

ج: بله آلات غنا

من المعزفة و الشطرنج و اشباهها؛ تبور و عود و شیئا من الملاهی، بله، فقد باع بغضب من الله؛ بله

علی ای حال یکی این روایت فقه الرضا است که بله، در اینجا وارد شده. باز کلمه معازف و ملاهی این در عده ای از روایات، البته این سندهایش روشن نیست. شماره ۲۰ مشکل دارد و لکن دارد فجعل ابلیس و قایل المعازف و الملاهی؛ نوازندگی و آلات لهو و لعب را، شماتة و عاداً.

باز در دعائم دارد البته این روایت پیش ما الان ثابت نشده. در کتب اسماعیلی ها آمده که حضرت صادق (ع) می فرمایند صغیر بودم، یک جایی ایستادم که این لهو و اینها بود. پدر من آمد رد شد دست من را گرفت و قال لی مر، رد بشود، لعلک ممن شمت بآدم فقلت و ماذاک یا ابت؟ گفتم این چیست؟ فقال هذا الذی تراه کله من اللهو و اللعب و الغناء، انما صنعه ابلیس یا انما صنعه ابلیس شماتة بآدم حین اخرج من الجنة؛ این هم البته سند ندارد و باز کلمه به اصطلاح

س: منافات ندارد؟

ج: نه این اطلاق بله، این روایتی که ایشان نقل کرده، مرحوم شیخ هم آوردند. شماره ۲۴ علی بن جعفر فی کتابه عن اخیه موسی بن جعفر علیه السلام. این همین کتاب المسائل علی بن جعفر است که عرض کردم تازگی هم مستقلاً چاپ شده است.

قال سئلته عن اللهو بربعة عشر، اربعة عشر چهارده تا خانه بوده، همین بازی هست که چهارده خانه تاس می چرخانند.

قال لا نستحب شیئا من اللعب؛ ما اصلا کارهای لعب و بازی و لهو و اینها را دوست نداریم. غیر الرهان و الرمی. غیر از مثل اینکه اسب سواری و تیراندازی. غیر از آنها دیگر به اصطلاح به درد نمی خورد.

این هم روایت علی بن جعفر، چون در کتاب مرحوم صاحب مکاسب بود الان خواندیم. البته به لحاظ سند در محلش توضیح دادیم. طریق مرحوم شیخ صاحب وسائل به کتاب علی بن جعفر به نحو وجاده است. کرارا عرض کردیم مرحوم استاد این حدیث را صحیح می دانستند و لکن عرض کردیم خیر این حدیث صحیح نیست. اصولاً احتمالاً قویاً یک نسخه ای از کتاب مسائل علی بن جعفر بوده که زیدی ها و اسماعیلی ها نقل کردند. و این از همان نسخه باشد. احتمال قوی دارد. و آن نسخه ظاهرش این طور، نه احتمال قوی، از همان نسخه است و آن نسخه را در حقیقت از علی بن جعفر عن اخیه نیست. علی بن جعفر عن اخیه الکاظم قال سئلت ابی. آن نسخه اصلش سئلت ابی بوده. لذا قبولش خیلی مشکل است.

بعد در کتاب زید نرسی کتاب هست به نام اصل زید نرسی که مرحوم مستدرک در اختیار داشته و این بعدها چاپ شده است. توی جزو اصول سته عشر چاپ شده است. راجع به این بحث زیاد است راجع به، چون اصلاً راجع به زید نرسی جوری هست که ثبوتش محل کلام است. اصلاً شخصی به نام زید نرسی ما داشتیم یا نداشتیم. زید زراد و زید نرسی آیا وجود دارد یا ندارند. علی تقدیر وجود یک نفر هستند یا دو نفر؟

انصافش با مجموعه شواهدی که ما داریم احراز وجودشان هم مشکل است. خیلی مشکل است. سعی کردند عده ای به جوهری اثبات بکنند و از کسانی که خیلی در این جهت سعی کردند در میان معاصرین تقریباً مرحوم شیخ الشریعه اصفهانی. یک رساله ای ایشان در باب عصیر عنبی دارند. در آنجا به مناسبتی چون از زید نرسی یک روایت در عصیر عنبی است که خب منفرد است. و سعی کرده ایشان آن کتاب را اثبات حجیت بکنند. و آقایان اگر خواستند در کتبی که در طهارت نوشته شده مثل مرحوم استاد و دیگران، غالباً این آقایان معاصر ما، مثل مرحوم آقای حکیم، این آقایانی که هستند زمان ما کتاب طهارت دارند، تقریر عروه یا غیر عروه، در بحث طهارت و در بخش عصیر غالباً متعرض این نرسی آنجا شدند. خیلی مفصل در فقه جایی که خیلی متعرض زید نرسی و زید زراد شدند آنجاست.

به هر حال هم کتاب به نحو و جاده به ما رسیده، هم اصل کتاب فی نفسه روشن نیست. اصلا خود تحقق زید نرسی روشن نیست انصافا. خیلی وضوح ندارد حال ایشان.

به هر حال مشکلات کتاب ایشان خیلی زیاد است. یکی دو تا نیست. به هر حال ایشان دارد که فی من طلب الصيد لاهیا و ان المومن لفی شغل عن ذلک، شغله طلب الاخرة عن الملاهی؛ این ملاهی در اینجا همان جور که عرض کردم، یک ملاهی خاصی است. نه اینکه مطلق لهو که مرحوم شیخ گرفته است. مثلا فرض کنید صیدی که بی هدف باشد. به دنبال پول نباشد، به دنبال غذا نباشد، تأمین غذا نباشد، برود حیوانات را بکشد، بی خود و بی جهت حیوانات را بکشد. بکشد و بیاندازد و برود. حتی آهو گرفته و انداخته رفته. این مراد صید لاهی است. این احتمالا خودش بنفسه اشکال داشته باشد.

س: غرض عقلایی ندارد

ج: غرض عقلایی

امروزه که اشکال می کنند محیط زیست و فلان و جریمه و بیش از اشکال.

غرض این احتمالا یک نکته خاصی خودش دارد. ربطی به لهو ندارد. دقت می کنید؟

س: شغله طلب الاخرة ربطی ندارد

ج: بله، و ان المومن شغله طلب الاخرة عن الملاهی. اینجا مراد از ملاهی امثال همین کارهای این جوری است.

و ان المومن عن جمیع ذلک لفی شغل ما له و للملاهی فان الملاهی تورث قساوة القلب و تورث النفاق؛ و اما ضربک بالصوالج، صولج همین چوگان به اصطلاح. فان الشیطان معک یرکض و الملائكة تنفر عنک، در خصوص چوگان امام (ع) می فرماید این طور.

و ان اصابک شیء لم توجر و من عتر به دابته فمات دخل النار؛ اگر از روی اسبش هم افتاد این داخل آتش می شود.

من در سابقا متعرض شدم. ما یک روایت مفصلی راجع به این لهو این جوری داریم. یک روایت مفصلی است. یک تکه اش همین کتاب زید نرسی است. بد نیست آقایان که خواستند بعد مراجعه بکنند. این یک روایت مفصلی است و تکه پاره شده خیلی. ما هم نمی فهمیم آخرش چه کارش بکنیم.

آن روایت یک تکه‌هایی مثل همین، صولجان، توش آمده، اگر زمین خورد، ملائکه تنفر عنه، اگر ملائکه خورد دخل النار، حالا با اینکه صولجان همان بازی چوگان است. الان یکی از بازی‌های معروف قدیم است. الان هم هست در بعضی از کشورها چوگان هنوز متعارف است.

علی ای حال این یک تکه اینجا یک تکه‌اش است. دقت می‌کنید؟ من چون سابقا هم توضیح دادم، این شرح طولانی دارد دیگر تکرار نمی‌خواهم بکنم. تکه تکه شده نمی‌فهمیم. این یک تکه‌اش از این اصل زید نرسی که واضح نیست. به حسب این کتابی که دست من هست، صفحه ۲۶۳ باب ۲۳ حدیث ۳۴. آن که خواندیم باب ۲۱ بود. باب ۲۳ از کتاب جامع بزنی در کتاب سرائر آمده است. آن هم که عرض کردیم پیش ما ثابت نیست. آن شماره گذاری کردیم که این چند تا دارد، بله، مثلا دارد ایاک، بله، و من جلس علی اللعب بها لعب در آنجا، و ایاک و مجالسة الالهی المغرور بلعبها؛ البته این در خصوص شطرنج است.

این در شماره ۳۴ بازی جور دیگری آمده، یک تکه‌هایی از آن حدیث است. در شماره ۴۱، صفحه ۲۶۵ از فقه الرضا نقل کرده است. از آنجا هم به اصطلاح یک تکه‌هایی هست که به این می‌خورد، به این مسئله بله، و اللاعب باللهو کمثل بله علی الالهی بها، و السلام علی الالهی البته این در خصوص لاهی است که به شطرنج باشد. یک تکه‌هایی هم در شماره ۴۲ از فقیه آورده. در باب فقیه، و بعد دارد و لا يجوز اللعب بالخوانین و اربعة عشر و کل ذلک، و کل ذلک و اشباه قمار حتی لعب الصبیان بالجوز هو القمار؛ بعد و ایاک و الضرب بالصوانج، اینجا صوانج نوشته، صحیحش صوالج است. صالجان یعنی چوگان. و ایاک بالضرب بالصوانج فان الشیطان یرکض معک. و الملائكة تنفر عنک؛ از این عبارت معلوم می‌شود حتی مثل چوگان، چوگان تقریبا شبیه فوتبال زمان ماست.

و من بقی، بله، بعد اینجا هم این تکه‌ای از این روایت در اینجا هم عرض کردیم آمده است. آن وقت در کتاب جناب مقنع، خود صدوق، آن فقیه بود. در مقنع هم آمده، همین تکه‌ها، نمی‌فهمیم چه شده، خیلی کم و زیاد دارد.

در مقنع این طور دارد: واجتنب الملاهی کلها، حالا مقدمات را گفتیم. در این چند تا این تعبیر ندارد. واجتنب الملاهی کلها، و اللعب بالخوانین و الاربعة عشر و کل قمار فان الصادقین قد نهی عن ذلک اجمع. پس اجمالا عنوان ملاهی آمده، لکن شواهد را فردا انشاء الله اقامه می‌کنیم که مراد همان آلات غناء است نه اینکه مراد کل لهو باشد. مثلا انسان با دستش بازی بکند. اینها را نمی‌گیرد.